



تاپ تاپ شاتالاپ

داستان

□ یگانه مرادی لاکه

کلاغ عصبانی شد. نوکش را باز کرد و بلندبلند گفت: «قار قار کدام بی ادبی این «قِرچ قُرچ شَتَرَق تاپ تاپ شاتالاپ» را کوبید توی سر من؟ هان؟ اگر جرئت داری خودت را نشان بده!» بزی از خجالت سرش را پایین انداخت و خودش را لابه لای بوته ها پنهان کرد. کلاغ از ناراحتی چندبار با نوکش توتق کوبید روی بطری. گوشه‌ی بطری کنده شد. کلاغ خواست آن را بخورد؛ اما تگه‌ی پلاستیک توی گلویش پرید و قارقار به سرفه افتاد. کلاغ سرش را تکان داد و گفت: «واه واه. نزدیک بود خفهام کند، باید زودتر از شرش خلاص شوم.»

آن وقت بطری را برداشت و به راه افتاد. یک دفعه چشمش به یک وانت کوچک نارنجی رنگ افتاد. بالای آن آمد. آن را رها کرد. بطری قرچ قروچ کنان پایین آمد. شترق به کف وانت خورد. تاپ و تاپ بالا و پایین رفت. شاتالاپ به دیواره وانت خورد و ایستاد. راننده سر و صداها را شنید. ماشین را نگه داشت. پیاده شد. بطری را برداشت و نگاه کرد بعد با خوش حالی گفت: «آفرین. کدام با ادبی این بطری پلاستیکی «تق تقی یه قِرچ قُرچ کن شَتَرَق تاپ تاپ شاتالاپ» را توی ماشین بازیافت انداخت؟! هان؟»

بطری پلاستیکی توی هوا چرخید و چرخید و توی آب افتاد. تاپ و تاپ بالا و پایین رفت و شاتالاپ، خورد توی سر ماهی خانم! ماهی خانم سرش را بیرون آورد و داد کشید: «کدام بی ادب این «تاپ تاپ شاتالاپ» را انداخت روی سر من؟ هان؟» بعد دمش را تکان داد و شترق کوبید زیر بطری. بطری توی هوا چرخید و چرخید. شترق کنار رودخانه افتاد. تاپ و تاپ بالا و پایین رفت و شاتالاپ خورد توی سر یک بز که داشت می چرخید. بزی فریاد زد: «آخ! کدام بی ادبی این «شترق تاپ تاپ شاتالاپ» را انداخت روی سر من؟ هان؟» ماهی خانم از خجالت قرمز شد و خودش را زیر آب پنهان کرد.

بزی به بطری نگاه کرد. قرچ و قروچ آن را جوید و گفت: «آه آه چه قدر بد مزه است!» آن وقت بطری را که کج و کوله شده بود با شاخ هایش بالا انداخت و با سُم هایش پرتاب کرد. بطری قرچ قروچ کنان توی هوا چرخید. شترق روی شاخه‌های یک درخت افتاد. تاپ و تاپ روی برگ‌ها بالا و پایین رفت و شاتالاپ خورد توی سر کلاغه!